



ادامه بحث درباره نقطه الکاف

پس از انتشار مقاله «کتابی بی نام بانامی تازه» در باره تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی کاشانی و پیش از چاپ مقاله‌های مکمل آن در باره تاریخ جدید و تاریخ منسوب به نبیل زرنندی، برای برخی از فضلاء نکته سنج در قم و اصفهان و تهران این حیرت دست داده بود که چرا این جانب در صدد تضعیف موقعیت (برون) برآمده و بدان نیندیشیده‌است که این امر برای طرف مخالف او تأیید ضمنی خواهد بود. بهائیان هم از اینکه کتاب نقطه الکاف چاپ برون پس از نیمقرن مورد انتقادی قرار گرفته باشند و در نتیجه بیروان صبح ازل از این بابت ناخشنود شدند. جمعی هم از برادران مذهبی در مرکز و شمال کشور اصولاً طرح این موضوع را بجا ندانستند و بدین دست آویز که دکتر چنان مصیبتی خاطر فراموش شده‌ای را دوباره به یاد می‌آورد، بر عمل پژوهنده خرده گرفتند.

به هر صورت چون غرض از نگارش مقاله فقط بحث کتاب‌شناسی و جلب توجه فضلاء کتاب‌شناس به اشکالی بود که در کار اسم نقطه الکاف و انتساب آن به حاجی میرزا جانی کاشانی وجود داشت دیگر توجهی به مرامات مصالح و منافع و مضار این و آن نشد و از اینکه یکی را شاد و دیگری را ناشاد کرده باشد ابائی و پیردائی نیست.

دوست فاضل سالخورده‌ای از طرفداران صبح ازل در آخرین دیداری که چند ماه پیش با او صورت گرفت مرا به عواقب نامطلوب این شکستن سدستین بیم داد و پیش خود چنین

* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان ویژه هندکان طراز اول کشور.

میپنداشت که نگارش این مقاله عملی دیگر داشته اما چون کار پژوهش در باره تواریخ غیر
دو فرقه هنوز به پایان نرسیده و این امر مستلزم فراغت بال و سکوت و سکون حال موقت
بود. او را به بحثی مناسب در باره همین مطلب به آینده نزدیک وعده دادم.

این ناخشنودی و دغدغه خاطر طوری او را از خود به در برده و نسبت به نویسنده
بدبین و بدگمان ساخته بود که برای اعلام این آزرده گی از تسلیم اصل مکتوب **شیخ علی
عظیم** رئیس فرقه بابیه بعد از باب به بایبان کاشان در سال ۶۸ و دعوت آنان برای امری
مهم به حضور در تهران که تازه آن نامه را دست آورده بود دروغ و رزید تا از آن عکسی
بر داشته شود و سندی را که خود میپنداشت به خط **میرزا حسینعلی بهسا** باشد چون به او
فهمانیده شد که از آن عظیم است و برگه اقدام دسته جمعی بایبان به پیشوائی حضرت عظیم
و مشورت جناب بهاء، در سوء قصد به **ناصرالدین شاه** شمرده میشود. از بیم آنکه مبادا
موضوع تبعی تازه قرار گیرد. با خود برد و دیگر تا وقتی که دستش از این دنیا فانی کوتاه
شده امکان تجدید دیدار و رفع آزرده گی خاطر او و تحصیل نسخه ای از نامه عظیم به بایبان
کاشان، میسر نکردید.

مقارن این ملاقات و اظهار ناخشنودی ورنجش فاضل مزبور خبر شدم که انتقادی از
مندرجات مقاله اول نگارنده به قلم **آقای احمد خزان** به دفتر مجله رسیده و در حدود
انتشار آن پس از پایان یافتن چاپ مقالات هستند. و این عثمان انتقادی است که در شماره
پنجم از سال چهارم مجله و دو هفته بعد از مرگ فاضل مزبور انتشار یافت و اینک برای
تکمیل بحث کتابشناسی و رفع اشتباه زندگان به توضیح و تقدیم پاسخی بدان باید بپردازد:
آقای خزان در این آثار خود چندان عجله به خرج داد که در انتظار وصول نوبت
برای چاپ مقاله در مجله نماند، بلکه باشتاب، در مطالب آن اندک تجدید نظری کرد
و با مقداری جرح و تعدیل به صورت رساله زراکس شده به وسیله پست شهری برای برخی
از دوستان و آشنایان خود فرستاد که در ضمن این جانب را هم به دریافت نسخه ای از آن
اختصاص داد. مطالب این مقاله و آن رساله بزرگ سیاق قلمبند شده و صرف نظر از برخی
کاست و افزودها باید عرض دیرا در حکم یک اثر دانست که به دو صورت عرضه شده باشد.
تطبیق ذهنی مطالب این دو نوشته با آنچه از آن آشنای مأسوف علیه در ملاقات شنیده
شد، شاید قریندای بر توجیه مأخذ عرض دو اثر محسوب شود. بناء علیهذا از اینکه ناقد
سالخورده و مطلع معهود اکنون در قید حیات نیست تا توضیح و پاسخ این آشنای ناتوان را
به گوش تن بشنود. فسوق العاده متأسف است. عجب است همان اشتباهی که برای
آقایان دکتر داودی و نواب زاده در باره نظر این جانب راجع به نقطه الکاف پیدا شده
بود و دایره شمول نقد را از اسم کتاب و مولف به خود کتاب سوق داده بودند برای خزان

هم دست داده و از جمع نظر این جانب در باره تاریخ قدیم بایبیه یا نقطه الکاف و تاریخ منسوب به نبیل زرنندی چنین استنباط کرده که هدف اصلی نگارنده تردید نخستین و تائید دومی بوده است. آری این بدگمانی یاسوء تشخیص تاجائی قوت گرفته که نظیر چنین عبارتی رابر زبان قلم آورده است که پس از قطع و وصل دو قسمت از عجم بریده عبارات مقاله که هر کدام جدا از صورت کامل خود ممکن بوده نقض غرض نگارنده را در تائید منظور مخالف نشان بدهد، در رساله زراکس شده خود چنین میگوید: «مانمیدانیم علاقه امروز آقای محیط رابه معتبر جلوه دادن تاریخ نبیل و کاهش ناثیری که نقطه الکاف در اذهان بخشیده است چگونه میتوان توجیه نمود.» آقای خزان گوئی با کنایه و ابهام میخواهد مرا هواخواه دسته مخالف عقیده خود به ذهن خوانندگان بیاورد، در صورتیکه مطالعه سه مقاله راجع به تاریخ قدیم و تاریخ جدید و تاریخ نبیل، نتیجه بحث و تحقیق را از این گونه کوچک نظریها و خام اندیشیها مبرا و دور میدارد.

آقای خزان در مطالعه مقاله تاریخ بینام چنین گمان بدی بد نویسنده برده اند که در صدد کاستن از اهمیت تاریخ قدیم بایبیه و تقویت زمینه تاریخ منسوب به نبیل زرنندی است، در صورتیکه از دقت بیشتری در مطالب همان مقاله و پیش از مراجعه به مدلول مقاله مربوط به تاریخ نبیل، این نکته به خوبی استنباط میگردید که نگارنده را در اصالت متن چاپی تاریخ قدیم همچون عدم اصالت تاریخ نبیل، تردیدی نبوده است و فرض وجود چنین تاریخی منسوب به نبیل زرنندی رابا اصالت وجود تاریخی بدین نام در مقایسه اشتباه کرده اند. اینک برای جلب اطمینان ایشان و دیگران بار دیگر صراحة اعلام میکند که نویسنده را باصحت و سقم و خوب و بد مطالب تاریخ قدیم بایبیه ناری نبوده و همین قدر از پژوهش خود دریافته متنی که برون آن را به اسم نقطه الکاف و منسوب به «حاجی میرزا جانی» در ۱۹۱۰ انتشار داد و اصالت آن مورد تردید عبدالبها و بارانش در کتاب کشف الغطاء قرار گرفته متنی اصیل و قدیمی است که مطالب آن بعدها در تاریخ جدید (میرزا ابوالفضل) و مقاله سیاح (عبدالبها) و مطلع الانوار (شوقی افندی) چهره و مفهوم و روح و قایع رابه تدریج عوض کرده است و بحث اصلی ما بر سر اسم و کیفیت تدوین نسخه اصلی و شخصیت مولف آن بوده که در هر صورتی ابدأ به اهمیت مطالب کتاب و اصالت نسخه اساس چاپ برون، خدشه ای وارد نمیکند. مسلم است که این اضطراب آقای خزان ناشی از وضع متقابل روحی پیروان دو برادر نوری است که از ۱۲۸۵ بدین طرف هنوز خوی بدگوئی و بداندیشی و تهمت زدن و بدخواهی یکدیگر را از خود دور نکرده اند و هر دسته ای میکوشند ناموضوعی را که در آن گمان تامین مصلحتی برای طرف مقابل باشد،

مورد تخطئه قرار دهند و به نویسندگان آن گمان بدبیرند .

سعی خزان در بی اهمیت جلوه دادن اختلاف رقم تاریخ مقدمه که موسوم به نقطه الکاف بوده و در ۱۲۷۷ بعد از بعثت نوشته شده است با تاریخ آغاز متن اصلی که در ۱۲۷۰ بعد از هجرت قید گردیده و حمل آن بر عدم دقت مؤلف در ضبط ارقام تاریخی آن هم با استشهاد به رقمی که درباره واقعه شهادت سیدالشهدا به تقریب ذکر کرده برای اثبات بی دقتی تاریخ نگار، چیره دستی تبلیغی را نشان میدهد. در صورتیکه چنین امری موقعی میتواندست قابل توجه برای اثبات ارتباط و انسجام نسج کتاب واقع شود که مشکل هم فی الواقع منحصر به همین یک فقره باشد و در میان نقطه الکاف یا مقدمه با «نقطه کافی» که در تاریخ همواره مانند شخص دیگری آنها را با لقب «جناب» قید و ذکر شده امکان جمع اوضاع و احوال و احوال و مجال ارتباطی وجود داشت.

اینکه در مقاله اول نگارنده قید دورقم ۱۲۶۷ و ۱۲۶۴ برای سال تألیف کتاب شده به اعتبار احتساب سالهای فاصله از هجرت تا بعثت رسول اکرم که در تواریخ و سیر غالباً سیزده سال قید میشود. امکان تطبیق ۱۲۷۷ بعثت را با ۱۲۶۴ هجرت فراهم می آورد. و بی اعتبار این که مؤلف به خطا فاصله میان هجرت و وفات حضرت رسول را برخلاف همه اقوال و روایات سیره نویسان سیزده سال به حساب می آورد بایستی همان ده سال به شمار آید تا ۱۲۷۷ بعثت با ۱۲۶۷ از هجرت تطبیق کند.

در صفحه ۶۳ از نسخه چاپی که مربوط به رساله نقطه الکاف اصلی است، مینویسد: «در مدت ده سال عنقادت نفر به حضرت ایشان ایمان آورده» و بعد می افزاید «... تا زمانیکه حضرت رسالت پناهی بعد از مدت ده سال کشیدن جور و ستم زیاد از مکه هجرت فرموده به مدینه تشریف آوردند.» آنگاه مطلب را چنین به پایان خود نزدیک میسازد: «... در مدت سیزده سال گاهی در جنگ و زمانی در صلح و اوقاتی در نشر احکام... تا زمانیکه شمس نبوت نزدیک به غروب گردیده»، از نمایسه این دو قسمت معلوم میشود که حاجی میرزا جانی فاصله میان بعثت را با هجرت رسول به پیروی از سیدباب ده سال شمرده آنگاه برای اینکه از طول مدت بیست و سه ساله دوران نبوت چیزی کاسته نشود، سه سال برده سال فاصله هجرت و وفات آن حضرت افزوده تا حاصل جمع دورقم غلط او عدد صحیحی باشد. آری، در میان دو عبارت مربوط به واقعه کربلا و تاریخ سال ۱۲۷۰ هجری، اختلاف شکل تعبیری دیده میشود که تشبیه آنها را بد یکدیگر خردپسند نمی سازد.

در مورد تعیین زمان تألیف تاریخ مینویسد: «الحال که هزار و دو بیست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته دین آن سید بشر قوت گرفته...» در صورتیکه راجع به واقعه کربلا

و عظمت آن می گوید: «الحال هزار و دویست سال گذشته است هر دم شب و روز بر آن میگیرند و کهنه نمیشود.» در صورتیکه آغاز گریستن بر شهادت سیدالشهدا در تاریخ عنوان و مبدأ خاصی ندارد که بتواند هزار و دویست سال هر قوم را تخطئه کند. چند عبارتی که حضور مؤلف کتاب تاریخ را درمازندران و آمل میسرساند نمیتوان دلیل آن شمرد که این مؤلف حاضر در طبهرستان همان حاجی کاشانی مذکور در کتاب است که داستان پنهان شدن ازل و دستگیر شدن خود و اخوی ازل را در آمل برای دیگری روایت نموده است. حاجی کاشانی که پیش از دستگیری در آمل و بعد از آن در طول چهار ماه در خدمت «جناب ازل» میزیسته همان «جناب نقطه کافی» بوده که در صفحه ۲۵۹ از نسخه تاریخ چاپ بیرون در باره او چنین نوشته شده که جناب بصیر (یا سید کورغندی) وقتی در ۱۲۶۷ ادعای رجعت حسینی کرده و مورد تأیید و تقویت ازل و بها بر ضد عظیم قرار گرفت، پس از آنکه تهران و قم را پشت سر گذاشت «بعد از آن به ارض آمل (کاشان) تشریف آورده و در منزل جناب نقطه کافی نزول اجلال فرموده - نظر به آنکه در ارض نور (مازندران) در خدمت حضرت وحید (میرزا یحیی ازل) و جناب بها مدت چهار ماه همسر و بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیشها نمودند... خلاصه آنکه اگر چه جناب نقطه کافی به حسب فضل ظاهری و بیان تفضیل مقامات، افضل و اعلم بوده ولی آن جناب را چنان انصافی بوده که بمحض آنکه اشراف و فوقیت اوشان را دانسته به کلی در آن حضرت فانی گردیده با وجود آنکه فتنه‌های ایشان در نهایت، شدید بوده و جوهر فتنه... در افعال و اقوال ایشان ظاهر بود... و لهذا اشراف صاحب از آن جناب (بصیر) فراری بودند. مع هذا جناب نقطه کافی به عون الله استقامت در محبت ایشان نموده...» در این صورت معقول نبوده نیست که هر دی در کتاب خود خویش را جناب بخواند بلکه این خود بهترین قرینه است که نویسنده کتاب کسی غیر از حاجی کاشانی یار ازل و بها درمازندران و همشین در مدهم چهار ماهه آن دو برادر در آن سرزمین باشد که در کاشان از سید کورغندی یا بصیر مدعی ظهور حسینی پذیرائی درده و به او ایمان آورده و در کشمکش میان بصیر و عظیم که خود را جانشین مطاع سید باب میدانست، طرف مید اعمی را گرفت و چشم از شماتت محتجبین پوشید در صورتیکه ازل جانب بصیر را گرفت و توقعی درباره او صادر کرده بود که به قول صاحب تاریخ قدیم: «اختلاف میان اصحاب افکند».

اینکه آقای خزان خواسته اند تعبیر از حاجی میرزا جانی را به حاجی کاشانی راهی و «جناب نقطه کافی» در متن کتاب تاریخ قدیم چنین وانمود سازند که «ظاهر آن به این منظور

بوده است که از ذکر نام مؤلف اجتر اذداشته و میخواست است اذهان را از شناختن مؤلف منصرف سازد و نظیر این معنی در بسیاری از تألیفات دیده شده چنانکه در تاریخ **محمد قاینی** که تلخیص از همین کتاب است قاینی نویسنده را یک نفر سیاح مسیحی معرفی کرده است. اگر در این کتاب از حاجی ششانی بهیچ صورتی نامی برده نشده بود و آن را بالقب **جناب نقطه کافی** نمیدیدیم، ممکن بود چنین فرضی قابل تصور باشد ولی وقتی نام و عنوان و مختصات او در متن کتاب مشهود است، دیگر چنین پنداری درخور پذیرفتن نخواهد بود اما آنچه از بابت محمد قاینی و تلخیص او از تاریخ قدیم که نویسنده را سیاح مسیحی معرفی کرده است در نوشته خزان دیده میشود، تصور میکنم قدری درخور امعان نظر بیشتر باشد. چه تاریخ قدیم را نخستین بار **میرزا ابوالفضل گلپایگانی** با **میرزا حسین همدانی** یا **طهرانی** از صورت اصلی خود به صورت تاریخ جدید در آورده بودند. سپس نسخه‌ای از آن بدست ملا محمد قاینی افتاده و چون آن را وافی به غرض بهانیان نیافته در صدد جرح و تعدیل و تصحیح برآمده و این نکته را در پایان نسخه مکتوب در ۱۳۰۰ هجری ذکر میکند و درباره نویسنده این متن نیز هیچ اشاره‌ای بنام فردی نکرده بلکه صاحب این اثر را از مؤلف و مصحح به صورت جمع عربی آورده و مورد انتقاد قرار داده است. اما نویسنده مقدمه کتاب تاریخ جدید را که در عدد دو روایت **سنانکجی** و قاینی بزرگ منوال وارد است باید از زبان **میرزا ابوالفضل** در رساله انگلیسی او پیدا کند برون در صفحه ۵۶ و ن از مقدمه خود بر چاپ کتاب چاپ کرده است: «سنانکجی... از **میرزا حسین همدانی** شد که وی تاریخ حالات بایه را تصنیف کند... **میرزا حسین نژاد** نامه نکار (**میرزا ابوالفضل**) آمد و خواهش مند معاونت شد... جواب گفته که تاریخ از حاجی **میرزا جانی** در دست است... وی خواهش کرد که نامه نکار فاتحه (مقدمه) آن را بشکارد و راه نکارش را بر او گشاده دارد. این عهد به خواهش او دو صفحه از آغاز کتاب را نکاشت... آقای خزان که بر ترجمه آزاد **میرزا آقاخان کرمانی** از متن ترکی رساله **جلال الدوله و کمال الدوله آخوندوف واقف** بوده اند میتوانند استهاند دریابند که **میرزا ابوالفضل** این مقدمه را بر منوال **آخوندوف** از زبان سیاح دروغی نکاشته که برای اظهار بی طرفی نسبت به مسلمان و بایی خود را مسیحی انکاشته ولی در ضمن این کتاب هر چه را **آخوندوف** بر ضد علمای اسلام پرداخته و **میرزا آقاخان** به تفصیل آورده در تاریخ جدید نوساخته است.

پس مقدمه تاریخ جدید بدقلبه **میرزا ابوالفضل** و به تقلید **جلال الدوله و کمال الدوله** **آخوندوف** نوشته شده و ملا محمد قاینی عیناً آن را رونویس کرده و از خود تصرفی ننموده است.

دنباله دارد